بررسى عقلانى نهضت عاشورا

محمدجواد رودگر

چکیده

نوشتار حاضر با تحلیل فلسفى، عصر قبل از کربلا، معاصرکربلا و بعد از کربلا با مؤلفه‏هاى ذیل: هدفِ قیام کربلا(احیاى اسلام ناب نبوى و علوى)، رویکرد ومنظر (سیره نبوى و علوى)، روش و متد(امر به معروف و نهى از منکر) و نتیجه(تحول دینى جامعه از حیث معرفتى - معنویتى و گرایش‏به سوى عدالت اجتماعى) مى‏کوشد قیام کربلا را یک‏ضرورت عقلى نشان داده و معرفى کند که انسانِ کاملِ‏معصوم(ع) یعنى امام حسین(ع) ویاران وفادارش آن را خَلْق کرده‏اند تا »اسلام محمّدى‏الحدوث و حسینى البقاء« گردد.

در مقاله حاضر ریشه‏هاى پیدایش و گسترش قیام کربلاتحلیل و اثبات شده است، همچنین تبیین خردگرایانه و مبتنى‏بر فلسفه تاریخ صورت گرفته که چگونه نقاب از چهره کریه‏نفاق برداشته شد و نقابداران اموى رسوا گشته‏اند تا تضاد حق‏و باطل عصر رسول اللَّه(ص) بوسیله قیام کربلا به‏تضاد حق و باطل و ایمان و کفر برگردد تا خط سُرخ آل‏محمّد(ص) و اندیشه اسلام شیعى در لابه‏لاى‏حوادث تاریخى گُم شده، تحریف نگردد و هماره عاشورامصباح هدایت و سفینه نجات باشد که امامِ آن اباعبدالله‏الحسین(ع) و پرچمدار فرهنگى - تبلیغى‏اش امام‏سجاد(ع) و زینب کبرى(س)بوده‏اند.

کلیدواژه: قیام کربلا، عقل و عقلانیت، احیا و اصلاح، امر به‏معروف و نهى از منکر

نگاه فیلسوفان

درک فلسفى براساس مؤلفه‏هایى که دارد، درکى از بیرون و نگاه تعقلى است‏نه تعبدى و «بشرط لا» به سراغ تحلیل عاشورا مى‏رود. به بیان دیگر در این‏نگاه و رویکرد به شناخت علل و ریشه‏هاى حدوث این حادثه، همبسته بودن‏وقایع عصر عاشورا با وقایع قبل و بعد از خویش، سیر تطورى و تحولى‏حوادث با هم تا عصر عاشورا و پس از آن، سنت‏هاى حاکم بر جامعه و تاریخ‏و البته با دید آزاداندیشانه، فلسفه قیام کربلا، پاسخ یابى به سؤالات و شبهات‏پیرامون واقعه کربلا، شناخت نقش و میزان تأثیر شخصیت‏هاى کربلایى ودریافت لوازم و پیامدهاى واقعه کربلا و... مى‏پردازد. چنین ره‏یافت‏هایى درسخنان امام حسین(ع) خالق چنین نهضت و حادثه‏اى است والهام بخش بسیارى از متفکران و ادیبان در طول تاریخ نیز بوده است. مثلاوقتى امام حسین(ع) روز عاشورا در قتلگاه خویش خطاب به‏لشگریان پیش روى خویش مى‏فرماید: «یا شیعه آل ابى‏سفیان ان لم یکن لکم‏دین و لاتخافون المعاد فکونوا احراراً فى دنیاکم هذه»[1] آیا درنوردیدن‏پرده‏هاى تاریخى نیم قرن از رحلت پیامبر اکرم از یازدهم هجرت تا لحظه‏شهادت امام حسین(ع) یعنى عصر عاشوراى سال شصت و یکم‏هجرت نیست؟ یعنى ریشه‏هاى قیام در اندیشه و انگیزهاى ابوسفیانى قراردارد و تقابل حسین(ع) با یزید تقابل اسلام نبوت و امامت یااسلام ناب محمدى با اسلام جاهلیت و اشرافیت یا اسلام بوسفیانى است وکربلا سمبل درگیرى و چالش بین دو جریان فکرى رفتارى یا جهان بینى وایدئولوژى نبوى و اموى است. مهیار دیلمى آن شاعر شیعى چه زیبا با تحلیل‏عقلانى و ریشه شناسانه‏اش خطاب به امام حسین مى‏گوید:

فیوم السقیفة یا ابن‏النبى

طرق یومک فى کربلا

و غصب ابیک على حقه

و امک حسّن ان تقتلا[2]

حضرت زینب در مجلس یزید و در شرایط بسیار تلخ و دشوار و دردناک‏شناختى ژرف و بصیرتى نافذ به همه اهل تاریخ و تفکر مى‏دهد. آن گاه که‏خطاب به یزید کرده و مى‏فرماید: «یابن الطلقاء ...» یعنى فاصله زمانى کربلا تاعصر بعثت در جریان فتح مکه سال هشتم هجرى را در هم نوردیده و اشاره‏به سخن پیامبر اکرم نسبت به جد امویان یعنى ابوسفیان نموده که فرمود:«اذهبوا فانتم الطلقاء»[3] یعنى شما آزاد شده‏هاى به دست جدمان رسول اکرم‏در جریان فتح مکه هستید. حال با چنین رویکرد و روش وقتى به صدر وساقه‏و آغاز و انجام قیام اباعبدالله الحسین مى‏نگریم مى‏بینیم که شایسته است نیم‏نگاهى به تاریخ سقیفه تا کربلا داشته و حادثه عاشورا را بریده از قبل وگذشته‏اش و منفصل از آینده‏اش نبینیم. بلکه نگاه پیشینى و پسینى نیز به آن‏بیفکنیم و با توجه به این که هدف اختصار در بررسى عقلانى قیام کربلاست‏تنها نشانه‏هایى از گذشته و پیش از عاشورا را از آئینه تفکر على در تحلیل‏جامعه اسلامى پس از پیامبر نشان خواهیم داد و آن تحلیل‏هاى على درخطبه‏هاى سوم، پنجم، شانزدهم، نود و دوم، یکصد و نود و دوم نهج‏البلاغه‏است که بر روى فتنه انگیزى‏ها، شبهه افکنى‏ها، تحریف حقایق اسلامى،انحراف از ارزش‏هاى دینى، وجود تبعیض‏هاى طبقاتى و شکاف‏هاى‏اجتماعى، نفاق و نیرنگ در ساحت اندیشه و سیاست، به انزوا کشاندن‏صالحان، حاکمیت فرصت طلبان و تازه به دوران رسیده‏ها، دگرگون‏سازى‏واقعیت‏هاى تاریخى، تغییر معیارها و ارزش‏هاى ناب نبوى، تنزل مقام‏امامت و امام به خلافت و خلیفه و سپس سلطنتى و موروثى کردن مدیریت‏جامعه اسلامى و... تکیه و تأکید ورزیدند. امام حسین نیز در جریان آفرینش‏قیام کربلا و حادثه حماسه‏اى عاشورا دو کار محورى و بنیادین را انجام‏داده‏اند:

الف) تحلیل روشن و آگاهى بخشى از وضعیت جامعه اسلامى وموقعیت خلیفه مسلمین.

ب) روشنگرى شفاف و بصیرت آفرینى تمام عیار نسبت به‏انگیزه‏ها و فلسفه قیام و نهضت خود.

امام چه در مخالفت با معاویه و نامه‏هایى که به او نوشت و با وضع موجودمسلمین و حاکمیت جامعه اسلامى‏درافتاد و چه در جریان مواجهه با یزید بن‏معاویه که یک نهضت اصلاحى و قیام احیاگرانه را در پیش گرفت به صورت‏بسیار روشن، منطقى، هوشمندانه، صادقانه اهداف، رویکردها، روش‏ها وحتى محصول و بازخوردهاى قیام خویش را تبیین ساختند و در قالب همان‏سخنان، نامه‏ها و خطبه‏ها تحلیل خویش از موقعیت امت نبوى و آینده جهان‏اسلام را تصویر و تفسیر نمودند که به واقع باید گفت حکیمانه نهضت‏اصلاحى‏اش را در مؤلفه‏ها و پارادایم‏هاى ذیل جامع و مانع تعریف کردند:

الف) هدف: امام هدف از قیام خویش را زنده کردن اسلام ناب وتمامیت و هویت تفکر و معرفت اسلامى و تحقق احکام شریعت ناب‏محمدى معرفى کردند و احیاى قرآن و سنت حیات بخش پیامبر و عترت‏طاهره‏اش را نشانه رفتند. چنانکه در نامه رسمى خود به مردم‏بصره نوشته‏اند: «أنا ادعوکم الى کتاب الله و سنة نبیه، فان السنة قد امیتت و ان‏البدعة قد احییت...»[4] من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر او فرامى خوانم،زیرا سنت پیامبر میرانده شده و بدعت به جاى سنت و کژراهه به جاى صراطمستقیم قرار گرفته است. و در نامه به رؤساى کوفه نیز مرقوم داشته‏اند:«فلعمرى ما الامام الا الحاکم بالکتاب و القائم بالقسط، الدائن بدین الحق،الحابس نفسه على ذات الله...»[5]

ب) رویکرد و منظر: امام رویکرد خویش را در احیاى قرآن وسنت یا نیل به هدف را نیز سیره نبوى معرفى کرد تا نقد و نفى مکانیسم وروش‏هاى نادرست موجود و معهود نیز باشد چنانکه نوشته‏اند: «و اسیربسیرة جدى و أبى»[6] به تعبیر استاد شهید مطهرى کتاب و سنت قانون است،زیرا دستورات مکتب در کتاب و سنت بیان شده است و طرز اجراء و پیاده‏کردن مى‏خواهد. روش اجرا و روش حرکت دادن مردم براساس کتاب وسنت را «سیره» مى‏گویند ... روش رهبرى به متن قانون مربوط نیست. به‏کیفیت رهبرى مردم، به اختیاراتى که یک رهبر دارد مربوط مى‏شود.[7] پس‏امام قیام را از منظر نبوى و علوى و سنت و سیره آنها مى‏دید.

ج) روش و جهتگیرى نهضت: امام روش پرداختن به رویکردها واهداف را نیز امر به معروف و نهى از منکر معرفى کرد. امام که مشاهده مى‏کردجامعه اسلامى پس از ارتحال پیامبر اکرم به خصوص در جریان خلافت‏خلیفه سوم و پس از شهادت امام على عمل نکردن به کتاب خدا و سنت وسیره پیامبر اکرم و على بوده است و احکام اسلامى را زیر پا گذاشته وسرنوشت جامعه اسلامى را به دست گرفته و چقدر از حقایق اسلام دورافتاده و جامعه نیز نسبت به ارزش‏هاى اسلامى بى تفاوت گشته است و درحقیقت مَسخ ارزش‏ها شده است و امت اسلامى استحاله فرهنگى گشته‏اند ونه تنها امر به معروف و نهى از منکر نمى‏کنند و امر به معروف و نهى از منکرشیوع پیدا کرد بلکه معروف را منکر و منکر را معروف مى‏بیند و لذا امام‏حسین عنصر امر به معروف و نهى‏از منکر را عنصر ماهوى و مقوم اصلى قیام‏خویش معرفى مى‏نماید و مى‏نویسد: «ارید ان آمر بالمعروف و انهى عن‏المنکر»[8] یعنى اصلاح جامعه اسلامى که هدف و فلسفه قیام و نهضت حسینى‏است با روش امر به معروف و نهى از منکر و با رویکرد و بازگشت به سنت وسیره پیامبر و على تحقق مى‏یابد که فرمود: «انما خرجت لطلب الاصلاح فى‏امة جدّى» (هدف = زنده کردن کیان و هویت اسلام و جامعه اسلامى وبازگشت دادن امت ختمیه به اسلام ناب) ارید ان آمر بالمعروف و انهى‏عن المنکر (روش، متد و مدار حرکت و قیام) و اسیر بسیرة جدى‏و ابى (رویکرد و منظر قیام اصلاحى یعنى قیام با رویکرد نبوى وعلوى).

د) محصول و نتیجه: امام در بسیارى از مواضع و مواقع از مدینه تامکه و از مکه تا کربلا به نتیجه قیامش نیز اشاره کردند. به خصوص درگفتگوى با حضرت زینب که فرمودند: این قیام به نتیجه خواهد رسید.خون‏ها هدر نخواهد رفت. اسلام زنده خواهد شد و حتى به ظهور قائم آل‏محمد نیز اشاره فرمودند و تاریخ نیز نشان داد و خواهد داد که عاشورا اسلام‏را بیمه کرد و سخن پیامبر در خصوص مقام و موقعیت امام حسین که فرمود:«حسین منّى و انا من حسین»[9] نیز تفسیر شد که حقیقتاً اسلام محمدى‏الحدوث و حسینى البقاء است.

پس تاکتیک‏هاى امام حسین کاملا روشن است و امام در حقیقت با سه راه‏و گروه مواجهه داشت:

1. گروه حاکمان (یزید و یزیدیان) که تقاضاى بیعت و دعوت‏به تسلیم و راه ذلت‏پذیرى بود و امام شفاف فرمودند: «و على الاسلام السلام‏اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید»[10] یعنى اگر این شخص یزید حاکم جامعه باشدکه نماد یک شخصیت و جریان است. لذا فرمود: مثل یزید نه یزید تا تفکیک‏نماید شخص و شخصیت را و شخص را نماینده آن فکر و جریان معرفى‏نماید. چنانکه در بخش‏هاى دیگر سخنانش نیز امام فرمود: «مثلى لایبایع‏مثله»[11] و به تعبیر استاد جوادى آملى این بیان حضرت ناظر به سه عصر است:

الف) عصر قبل از کربلا.

ب) عصر معاصر کربلا.

ج) عصر بعد از کربلا.[12]

2. گروه دوم: مؤمنان مصلحت‏اندیش که اهل علم و معرفت و حتى جهادو ایثا و نثار نیز بودند و لیکن صرفاً عقلى و مصلحت اندیشانه عصر و زمان‏خویش را تحلیل کرده و پیشنهاد عدم قیام را مى‏دادند و راه گوشه‏گیرى وانزواى مصلحتى تا آماده شدن شرائط نهضت و قیام را مطرح کردند وامام(ع) به همه آنها با توجه به حال و هواى فکرى و روحى آنان‏پاسخ‏هایى دادند. امام به عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر، محمد بن‏حنفیه، عبدالله بن عمر، ابوواقد لیثى، فرزدق و... پاسخهایى دادند که روح‏پاسخ‏ها چنین بود:

1. مخالفت شدید با حکومت یزید.

2. انجام تکلیف و ایجاد انقلابى همه جانبه علیه خلیفه و نوع مدیریت‏حاکم بر جامعه اسلامى.

3. انتخاب عراق که کانون شیعیان بود و اجابت دعوت مردم کوفه که شبیه‏به وضع على در زمان بیعت مردم پس از قتل خلیفه سوم بود. اگرچه امام‏حسین جامعه‏شناسى دقیقى از وضعیت مردم کوفه داشتند.

4. این که نه یزید با امام حسین از در صلح و سازش وارد خواهد شد و نه‏امام حسین با یزید بیعت خواهد کرد یا آرام خواهد نشست. لذا با چنین‏منطقى هرگز آرام شدن و مصلحت اندیشى ممکن نبود.[13]

3. گروه سوم: خود امام حسین و یاران باوفایش که از بنى هاشم و غیر بنى‏هاشم بودند و راه جهاد و مبارزه با هدف احیاى اسلام ناب و انجام وظیفه وتکلیف را انتخاب کردند. خواه به شهادت و یا حکومت و پیروزى ظاهرى‏کشیده شود و البته امام و یارانش پیروز حقیقى بودند و به اهداف خویش نائل‏شده‏اند و امام در حقیقت اصلاحات اجتماعى‏اش را براساس اصول ومعیارهایى انجام داد که مى‏توان اصلاح‏گرایى اصول مدارانه یا اصلاحات‏اصول گرایانه نامید و اصول و مؤلفه‏هاى اصلاحات حسینى عبارتند از:

1. اصل دین‏گرایى و شریعت محورى. 2. اصل حق‏مدارى. 3. اصل‏عدالت‏ورزى و عدالت گسترى. 4. اصل بدعت‏زدایى و خرافه ستیزى. 5.اصل جهاد و شهادت‏طلبى.6. اصل عزت‏گرایى و کرامت باورى. 7. اصل وظیفه‏گرایى و تکلیف‏شناسى.8. اصل ارزش‏گرایى و اقامه حدود الهى. 9. اصل مسؤولیت‏پذیرى. 10. اصل‏حریت‏طلبى.

ناگفته نماند در انتخاب راه سوم یعنى جهاد تا شهادت براى انجام تکلیف‏و دفاع از هویت اصیل اسلامى و احیاى اسلام ناب و اصلاح امت اسلامى‏عوامل و عناصر مختلفى نقش آفرین بودند که عبارتند از:

الف) عامل و عنصر تهاجمى موسوم به امر به معروف و نهى ازمنکر.

ب) عامل و عنصر تدافعى موسوم به عدم بیعت با یزید.

ج) عامل و عنصر تعاونى موسوم به دعوت مردم کوفه.[14]

و از حیث ارزش‏گذارى نیز عنصر تهاجمى نقش اول و بنیادین داشته‏است. زیرا به تعبیر استاد مطهرى: «امر به معروف و نهى از منکر یگانه اصلى‏است که ضامن بقاى اسلام است، به اصطلاح علت مبقیه است، اصلا اگر این‏اصل نباشد، اسلامى نیست...»[15] یا در ارزش کار امام حسین فرمودند: «این که‏مى‏گوییم امام حسین ارزش امر بمعروف و نهى از منکر را بالا برد، مقصوداین است که در جهان اسلام بالا برد نه در اسلام، در متن اسلام، در مقام ثبوت،در مقام شى‏ء فى‏نفسه...»[16] یعنى امر بمعروف و نهى از منکر اصل حاکم وزیرساختى بود و معروف و منکر به اصل دین و جامعه دینى برمى‏گردد نه‏فقط فرعى از فروع دین. لذا موضع جهادى و حماسى امام حسین از رهگذراین اصل که روش قیام را نیز تعیین و روش رهبرى و تحقق اسلام ناب را نیزمشخص مى‏نماید ظهور یافت و برجسته‏سازى این اصل و عنصر از سوى‏امام از طریق قیام کربلا منزلت و موقعیت راهبردى این اصل را در خصوص‏اسلام و جامعه اسلامى نیز کاملا واضح مى‏نماید. اصلى که اگر با تحجر وتحریف، طمع و ترس و روش‏هاى افراطى یا تفریطى توأم گردد به انزوا ومهجوریت اسلام و ارزش‏هاى اسلامى مى‏انجامد و اشرار را حاکم بر جامعه‏اسلامى خواهد کرد.

پس موضع اصلاحى امام حسین از طریق امر بمعروف و نهى از منکر دوکانون را در برگرفت:

1. کانون مدیریت و حکومت را که از اصل و اساس باطل بود.

2. کانون جامعه و امت نبوى را که دچار انقطاع فرهنگى و انحراف‏معرفتى و التقاط اندیشه‏اى با اسلام و مکتب اسلامى ناب شده است و گرفتارگرداب هولناک مَسخ ارزش‏ها و استحاله فرهنگى گشته است.

و لذا آمده است که: «و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهالة و حیرةالضلالة»[17] زیرا جامعه اسلامى دچار سکولاریسم و لیبرالیسم شده است. زیراسیاست جداى از دیانت در جامعه ظهور داشت و عملا گو این که خدا ومعادى وجود ندارد و حکومت مبتنى بر شریعت و باهدف عدالت اجتماعى‏پیش نمى‏رود و شناخت عمیق امام و تیزهوشى و فراست سیاسى اجتماعى‏امام را نیز نشان مى‏دهد که چگونه بیمارى اصلى و درد بى درمان جامعه رإے؛ًًه‏شناخت و راه خون و قیام را در پیش گرفت. چه این که پس از شهادت امام‏حسین و اعتراض‏هاى خروشنده و توفنده حضرت امام سجاد و زینب کبرى‏و خطبه‏هاى آتشین و روشنگر آنها موج بیدارى مردم کوفه و شام بود که یزیدنیت پلید خویش را آشکار ساخت و باطن اسلام اموى را نمایان کرد و نقاب‏از چهره برداشت و گستاخانه گفت: «لعبت هاشم بالملک، فلا خبر جاء و لاوحى نزل»[18] پس عاشورا یک ضرورت تاریخى و واقعه کربلا یک واقعیت‏اجتناب ناپذیرى بود که باید در عصر یزید رخ مى‏داد تا طومار امویان رابرچیند و خط نفاق را روشن سازد. زیرا در عصر تنزیل که عصر رسالت وبعثت بود خط حق و باطل، توحید و شرک، ایمان و کفر در برابر هم کاملاروشن قرار گرفتند. ولیکن در عصر پس از ارتحال پیامبراکرم(ص) که به عصر تأویل موسوم شده است خط حق در برابرباطل به خط حق در برابر حق نما یا حق در برابر باطل لباس حق پوشیده یا کفرپنهان شده و شرک نقابدار تبدیل شده است و عاشورا پرده از باطل پوشیده وکفر پنهان گشته و شرک نقابدارانه برکشید و مسیر مبارزه را بار دیگر از حق باحق نما و باطل نقابدار به خط حق و باطل کشید تا اسلام امویان رسوا شده وراه روشن گردد و معروف، معروف و منکر، منکر نشان داده شد و دو صفحه‏نورانى و ظلمانى در برابر هم صف آرایى نمایند و نسل‏هاى گرفتار تحجر وتحریف شده بیدار گردند و راه را از بیراهه و راست روى را از کژراهه تفکیک‏نمایند و غایت قیام کربلا نیز روشن‏سازى جبهه حق و باطل بود و این یعنى‏پیروزى حقیقى که از رهگذر پیروزى خون بر شمشیر و صداقت بر نفاق واسلام قرآن و سنت بر اسلام بدعت و عافیت و اشرافیت به وقوع پیوست. واسلام وارونه‏اى که بر تن جامعه رفت «و لبس الاسلام لبس الفرو مقلوباً»[19] واسلام تهى شده از حقایق و ارزش‏هایى که امام على تبیین فرمودند: «سیأتى‏علیکم زمان یکفأ الاسلام بما فیه کما یکفأ الاناء بما فیه»[20] راه اصلى خویش رایافت تا اسلام راستین و حقیقى پس از عصر عاشورا به تدریج ابلاغ به ذهن‏هاو القاء به دل‏ها شود و اسلام بدلى جاى اسلام اصلى را نگیرد و کربلا آئینه داراسلام ناب محمدى شود و معیار ماندنى و میزان جاودانه براى شناخت وسنجش همه اندیشه‏ها و جهان بینى‏ها گردد و خط حسین ابدى گردد1 . اللهوف فى قتلى الطفوف، سید بن طاووس (على بن یونس2 . جامعه‏شناسى تاریخى اسلام، ص 262، ابوالحسن تنهایى.3 . بحار، ج 20، ص 96.4 . کلمات الامام الحسین، ص 315.5 . ارشاد مفید، ص 204.6 . بحار، ج 44، ص 329.7 . م.آ، ج 17، ص 173 170.8 . بحارالانوار، ج 44، ص 329.9 . بحار، ج 43، ص 261.10 . مقتل مقرّم، ص 146 و کلمات الامام الحسین، ص 284.11 . بحار، ج 44، ص 325.12 . شکوفایى عقل در پرتو نهضت حسینى، ص 92، چ اول، 1381 ش، مرکز نشر اسراء، قم.13 . ر.ک: اخبارالطوال، ص 224؛ الفتوح، ج 5، ص 110113؛ انساب الاشراف، ج 2، ص 165161؛کامل ابن‏اثیر، ج4، ص 40؛ تاریخ طبرى، ج 4، ص 292289 و...14 . ر.ک: م.آ، ج 17، ص 580575 320318 217199 155 140.15 . همان، ص 235.16 . همان، ص 263.17 . بحارالانوار، ج 98، ص 106، روایت 17 و ص 29، روایت 1.18 . حیاة الامام الحسین، ج 2، ص 187.19 . نهج‏البلاغه، خ 107.20 . همان، خ 102.

ریشه‏هاى پیدایش و گسترش نهضت کربل

مطالعه تحلیلى حوادث تاریخى قبل از قیام کربلا در مراحل گوناگون قابل‏دقت است: مرحله اول: نتیجه سقیفه بنى ساعده و تلاش‏هاى پیشینى جریان‏سیاسى اجتماعى ویژه بود و در قالب‏هاى مختلف نمایانگر مى‏شد.

مرحله دوم: رهبرى امام على که پس از کشته شدن خلیفه سوم به دلیل‏نارضایتى عده‏اى از مسلمین و اعتراض به وضع موجود رخ داد و زمامدارى‏و زعامت امیرالمؤمنین در اثر بیعت مردم با ایشان و تحولات مختلف آن‏روزگار که توطئه‏هاى پیدا و پنهان مروان بن حکم و قطب اموى را نباید ازنظر دور داشت و تحرکات حاکم شام و جنگ صفین و حوادث قبل از آن ازجنگ جمل و پس از آن جنگ نهروان که سه گروه: قدرت طلبان یا قاسطین،ثروت اندوزان و مال دوستان یا ناکثین، و متحجران و قشرى گرایان یا مارقین‏از دل این حوادث ظهور یافت را نباید از نظر دور داشت و پیامدهاى تلخ که‏هر کدام از جریان‏هاى یاد شده داشتند. مرحله سوم: رهبرى امام حسن‏مجتبى پس از شهادت مظلومانه على به دست مارقین و متنسکان جاهل که‏گرفتار جهل و جمود بودند و مانع بزرگى چون معاویه بر سر راه امام حسن‏مجتبى و جنگ امام با معاویه که در پایان با دنیازدگى و طمع‏ورزى برخى‏فرماندهان اصلى لشکر امام و وجود ستون پنجم و شایعه پراکنى و جوسازى‏در بدنه سپاه و عدم همراهى مجموعه سپاه با امام حسن به صلح تحمیلى ومظلومانه امام با معاویه انجامید و اگرچه امام با درایت موادى را در صلح نامه‏گنجانده‏اند که حکایت از پیروزى سیاسى علویین مى‏کرد ولیکن معاویه بانیرنگ و تزویر نقشه قتل امام را کشید و سپس او را به وسیله اسماء بنت‏عمیس به شهادت رساند. مرحله چهارم: امویان از زمان حاکمیت در شام وسپس توطئه قتل عثمان و خونخواهى‏او و شرایط نابسامان فرهنگى اجتماعى‏جامعه اسلامى نهایت سوءاستفاده را کرده و بذر انحراف فکرى معرفتى وتخم انحطاط اخلاقى رفتارى را در سرزمین ذهن و زندگى مردم کاشتند وپروراندند. لذا معاویه علیرغم ماده‏اى در صلح نامه با امام حسن مجتبى که‏پس از خود خلیفه‏اى تعیین نکند براى ولایتعهدى یزید فرزندش بیعت‏گرفت تا زمینه را براى خلافت او فراهم سازد و یزید نیز که جوانى خام و به‏دور از تربیت اسلامى بود و از روحیه قدرت‏طلبى، شهوت رانى و فساداخلاقى برخوردار بود پس از مرگ معاویه فرمان صادر کرد براى ولیدفرماندار مدینه که حسین بن على(ع) را بین دو راه قرار دهد یابیعت با یزید و یا کشته شدن که امام حسین(ع) فرمود: «ان الدعى‏ابن الدعى قد رکزنى بین السله و الذلة و هیهات له ذلک منى و هیهات منا الذلةابى‏الله ذلک لنا و رسوله و المؤمنون و حجور طهرت و جدود طابت.»)این ناپاک مرا فقط بین دو امر متمرکز و مخیر کرده است: ذلت بیعت‏ننگین و شمشیر خونین و ذلت و خوارى از ما دور است. زیرا خدا و رسول‏گرامى او و دامن‏هاى پاکى که ما را پرورانده‏اند به ما رخصت‏پذیرش خوارى‏نمى‏دهند.[1] و با چنین تسلیم و بیعت خواهى از سوى جرثومه فساد و تباهى ازمظهر عزت و کرامت و تجسم فضائل اخلاقى معنوى زمینه‏هاى قیام را به‏مرحله نهایى رسانده و نقطه ثقل حرکت اعتراضى و جهاد حماسى امام راتشکیل داد و حماسه حسینى با چنین پیش‏زمینه‏هاى فرهنگى، سیاسى پدیدآمد:

الف) انحراف از حقایق و ارزشهاى اسلامى در اثر تحریف‏حقیقت تفکر و معرفت دینى.

ب) ظلم و استبداد سیاسى و خفقان اجتماعى.

ج) تبعیض طبقاتى و حیف و میل بیت المال مسلمین.

د) عدم توجه به ارزشهاى اخلاقى و احکام و شریعت نورانى‏اسلام.

ه ) حاکمیتِ انسانِ فاسدى چون «یزید بن معاویه» و خطر نابودى‏کلیت اسلام.

ریشه‏هاى پیدایش نهضت امام حسین(ع) را مى‏توان درسخنان امام(ع) نیز مشاهده کرد که فرمود:

الف) ظلم حاکم ظالم و وظیفه مبارزه با آن: «من راى سلطاناً جائراًمستحلا لحرم الله ناکثاً لعهد الله مخالفاً لسنة رسول الله(ص)یعمل فى عباد الله بالاثم و العدوان ثم لا یغَیر علیه بقول و لا فعل، حقیقاً على‏الله أن یدخله مدخله»[2] (اگر کسى ببیند که ظالمى بر او حکومت مى‏کند وبه دین خدا عمل نمى‏کند و عهد الهى را مى‏شکند و در بین مردم به ستم رفتارمى‏کند، اگر قیام نکند و او را بر جاى خود ننشاند، سزاوار است که خداوندمظلومِ سلطه‏پذیر را با آن طاغى سلطه‏گر یک جا به جهنم ببرد.)

ب) عدم توجه به شیوع باطل و ضد ارزشها و بلکه تلاش در ترویج‏آنها و حق را نادیده انگاشتن: «أَلا ترون الى الحق لا یعمل به و الى الباطل لایتناهى عنه لیرغب المؤمن فى لقاء ربّه حقاً حقاً فَاِنّى لا أرى الموت الا السعادةوالحیاة مع الظالمین الّا برما»[3] (آیا نمى‏بینید که از باطل پرهیز نمى‏شود وبه حق عمل نمى‏گردد، چنین مى‏بینم که زندگى با ستمکاران انسان را به ستوه‏مى‏آورد...)

لذا امام با شناخت و تحلیل همه جانبه از شرایط زمان خویش و سرنوشت‏امت اسلامى با وجود حاکمیت امثال «یزید» راه هجرت، جهاد و شهادت درراه خدا را برگزید و فرمود: «من کان فینا باذلا مهجته موطناً على لقاء الله نفسه‏فلیرحل معنا فانّى راحل مصبحاً ان شاء الله»[4] تا مهمترین شرط حضور درحماسه حسینى و نهضت عاشورایى جنگ براى لقاء الله و «وطن دیدار بادوست» باشد نه جنگ منفعت‏طلبانه یا براى آب و خاک، چنانکه فرمود: «خطالموت على ولد آدم مخط القلادة على جید الفتاة ما ألهمنى الى اسلافى اشتیاق‏یعقوب الى یوسف...»[5] که در جریان حرکت از مکه به عراق مطرح شد تامردم را به شهادت‏طلبى تشویق کرده و نشان دهد که پیروزى بر باطل نقابدارو منکر پنهان شده در لباس معروف تنها با جهاد و شهادت ممکن است و لاغیر. چنانکه در شب عاشورا نیز به یارانش که به خنده و مزاح با یکدیگرمى‏پرداختند فرمود: «صبراً بنى الکرام، ما الموت الاّ قنطرة»[6] اى بزرگواران‏بردبار باشید، مرگ، سر پلى است که شما را به دیدار خداوند مى‏رساند ...نتیجه آنکه مراحل چهارگانه یاد شده زمینه‏هاى چنین قیامى را فراهم نمود وامام حسین راهى جز عدم بیعت با یزید بن معاویه و پرده بردارى از چهره‏کریه باطل و رسواسازى امویان در قالب «خون و پیام» ندید، چه اینکه اسلام‏زر و زور جانشینِ اسلامِ عقل و عرفان شد، اسلام بدعت و خرافه، جایگزین‏اسلام سنّت و خِرَد، اسلام علم و معرفت، اسلام پابرهنگان و مسئولیت گشت‏و امام حسین آن انسانِ کاملِ معصوم باید براى زنده کردن اسلامِ قرآن و سنّت،احیاى سیره پیامبر اکرم و على، زنده کردن اسلام مجاهدت و عدالت و آزادگى‏و آزادى‏حقیقى یا اسلام بعثت و غدیر، اسلام نبوت و امامت خون پاکش راهدیه دوست نماید، گرانترین مرگ که شهادت است را برگزیند تا با خون پاک‏و معصومِ خویش اسلام دروغین اموى را افشاء و رسوا نماید و اسلام راستین‏را حیات دوباره بخشد و این قیام خونرنگش را در چند مرحله از آغاز تاانجام، محقق نمود که عبارتند از:

1. مرحله امتناع از بیعت با یزید.

2. مرحله خروج از مدینه به سوى مکه.

3. مرحله اقامت چهار ماهه در مکه و روشنگرى جامعه اسلامى ازرهگذر سخنرانى، دیدارها، نامه‏ها و... .

4. مرحله اعزام نماینده ویژه (مسلم بن عقیل) به کوفه براى‏زمینه‏سازى بیشتر و بهتر قیام.

5. مرحله حرکت از مکه به سوى عراق و پیمایش منزلگاه‏هاى مختلف وایراد خطبه‏ها و انجام دیدارهاى روشنگر فلسفه قیام.

6. مرحله رسیدن به سرزمین کربلا و قرار گرفتن در محاصره دشمن.

7. مرحله شهادت امام حسین و یارانش در روز عاشورا.

8. مرحله اسارت اهل بیت (اعم از فرزندان، بستگان واصحابش) و بهره‏گیرى حضرت سجاد و زینب در پیام رسانى‏قیام‏کربلا.

9. مرحله بازگشت به مدینه و برگزارى مجالس و محافل یادسپارى‏عالمانه و تبلیغى که استمرار نهضت حسین بود.

10. مرحله تحقق قیام‏هاى مختلف ضد حکومتى یزید اعم از توابین،مختار و... و چه زیبا حماسه حسینى با حماسه زینب (خون وپیام) گِره خورد و آن عقیله بنى‏هاشم با نگاه توحیدى و الهى‏اش خطاب‏به یزید با شهامت و شجاعت و خروش فرمود: «یا یزید! کدْ کیدَک واسع‏سَعْیک، ناصِب جَهْدَک فوالله لا تمْحوا ذِکرَنا و لا تُمیت وَحْینا»[7] (یا یزید!هر حقه‏اى که مى‏خواهى بزن و هر کارى مى‏توانى انجام ده اما یقین داشته‏باش که اگر مى‏خواهى نام ما را در دنیا محو کنى، نام ما محو شدنى‏نیست...) آرى امام حسین در تمام مراحل نهضتش که تا مرحله هفتم‏مربوط به اوست در قالب روشنگریهاى گوناگون از خطبه، نامه، مباحثه و...نشان داد که جنگ ما با یزید جنگ دو جهان بینى و ایدئولوژى، دو فرهنگ وفکر است نه جنگ قدرت، ثروت، شهوت و نزاع قبیلگى یا قومیت گرایانه وحتى امام در شعارهاى روز عاشورایش از عزّت، کرامت، توحید، عدالت و...سخن به میان آورد تا هرگز قدرت بر تحریف فلسفه قیام و انگیزه‏هاى نهضت‏حسینى نباشد به تعبیر استاد مطهرى: «شعارهاى ابا عبدالله شعار احیاى‏اسلام است...»[8] و حضرت امام زین‏العابدین و حضرت زینب نیز مراحل‏بعدى قیام کربلا که مرحله هشتم و نهم بود را به نحو احسن با اندیشه و اخلاق‏کاملا اسلامى و انگیزه و رفتارهاى توحیدى که حکایت از تربیت در مکتب‏ناب نبوى و حسینى است نشان دادند و انقلابى فکرى سیاسى در جامعه‏اسلامى پس از شهادت امام حسین‏بوجود آوردند و با بصیرت و صبر و معرفت و بردبارى در برابر مشکلات ومصائب پیام اصلى نهضت حسین را به مردم رساندند و دودمان اموى را به‏ذلت و شکست کشانده و تدبیر و مدیریت پس از عصر عاشورا را عملا به‏دست گرفتند. و اقتدار ظاهرى یزید را نابود کردند.[9]

بنابراین عوامل ذیل نقش بنیادین و مؤثر در پیروزى اهل بیت داشتند:

1. بیدارى و پایدارى حضرت امام زین‏العابدین و زینب کبرى و اهل‏بیت.

2. استفاده از فرصت‏هاى بدست آمده یا فرصت‏سازى براى بیان حقایق ومعرفى خانواده وحى و نبوت.

3. صلابت و مدیریت درست کاروان از کربلا به کوفه و شام رفته و سپس‏به مدینه بازگشته.

4. بهره‏بردارى از همه وسیله‏هاى مشروع و معقول در رساندن «پیام‏کربلا» به مردم.

به بیان دیگر مسئولیت‏شناسى و مسئولیت‏پذیرى همه جانبه از سوى اهل‏بیت امام حسین نتیجه داد و سرّ اینکه پیامبر اکرم در رؤیاى صادق و خلسه یامکاشفه‏اى که امام حسین هنگام خروج از مدینه بر سر قبر مطهر و منورش‏داشتند به او فرمود: «ان الله شاء ان یراک به قتیلا و ان یراهن سبایا»[10] کاملاروشن مى‏گردد که امام حسین چه نقشى در قیام و حدوث این حادثه عظیم‏داشت و حضرت زینب و اهل بیت چه نقشى در بقاء و دوام آن ایفا کردند... که‏به تعبیر استاد مطهرى: «از عصر عاشورا زینب تجلى مى‏کند. از آن به بعد به اوواگذار شده بود...»[11] پس راز گسترش نهضت حسینى در چند مؤلفه مطرح‏است:

الف) انگیزه‏هاى الهى توحیدى نهضت.

ب) محتوا و پیام‏هاى کاملا اسلامى ارزشى نهضت.

ج) خون پاک انسان کامل و معصوم.

د) روشن‏سازى فلسفه قیام و حکمت‏هاى نهضت عاشورا به‏وسیله امام حسین(ع).

ه ) انجام رسالت «پیام رسانى» نهضت به نحو شایسته و بایسته‏توسط حضرت زینب و امام سجاد.

و البته پس از جریان «شهادت و اسارت» خاندان نبوت و امامت،هوشمندى علویین و شیفتگان مکتب عاشورا و درایت و رهبرى کاملاآگاهانه و فراگیر ائمه هدایت و نور و عالمان دینى و مبلغان اسلامى و ادیبان،هنرمندان و ... نیز در برپایى مجالس حسینى و تبیین‏و تبلیغ نهضت کربلا و ایجاد ارتباط عاطفى عقلى و پیوند قلبى عرفانى با امام‏حسین و یارانش در گسترش و مانایى قیام کربلا و اهداف و پیام‏هایش نقش‏بسزایى داشته است ...1 . احتجاج طبرسى، ج 2، ص 99.2 . بحارالانوار، ج 44، ص 382.3 . کلمات الامام الحسین(ع4 . بحارالانوار، ج 44، ص 366.5 . کلمات الامام حسین، ص 328.6 . بحار، ج 6، ص 154.7 . بحار، ج 45، ص 135.8 . م. آ، ج 17، ص 190.9 . ر.ک: جوادى آملى، عبدالله، حماسه و عرفان ص 335319، ج اول، 1377، مرکز نشر اسراء، قم.10 . لهوف، ص 84.11 . م.آ. ج 17، ص 406.

قیام کربلا قیامى فعّال نه منفع

اگر به نهضت حسین بن على بارویکردى «معرفت‏شناختى» بنگریم و آنرا به‏عنوان یک موضوع و پدیده‏شناختى و قابل تحلیل عقلانى معرفتى قرار دهیم‏و عالمانه به تحلیل در آوریم چند «فرضیه» پیرامون آن مطرح مى‏گردد،چنانکه از گذشته مورخان، سیاست‏ورزان، پژوهش‏گران با رویکردهاى‏مختلف به آن نگریسته‏اند مثلا فرضیه‏هایى چون:

فرضیه اول: قیام امام حسین یک اشتباه استراتژیک «سیاسى» بود ومى‏توانست با روش و مکانیسم دیگرى صورت بگیرد[1] که البته بر اساس‏مبانى و پیش فرضهایى چون: عدم عصمت امام و عدم علم غیب امام چنین‏فرضیه‏اى‏مطرح شد.

فرضیه دوم: قیام منفعل و تدافعى بوده و امام در شرائطى از سوى‏حکومت وقت قرار گرفت که راهى جز حرکت انقلابى سیاسى نداشت و البته‏دعوت «مردم کوفه» براى قیام و بدست گرفتن حکومت نقش بسیار مؤثرى‏در تحقق این فرضیه داشته است[2] پس بایستى حرکت امام حسین یک حرکت«صد در صد سیاسى» و تحت تأثیر شرایط به وجود آمده از سوى حاکمان‏باشد.

فرضیه سوم: قیام بصورت «فعال و تهاجمى» تدبیر شد نه منفعل وتدافعى، اگر چه عناصرى چون: عدم بیعت با یزید بن معاویه بصورت تدافعى‏و دعوت مردم کوفه بصورت تعاونى نیز داراى اثر فراوان بوده و نقش مهمى‏داشته‏اند لکن این تأثیر بنیادى و علت موجده نبوده‏اند یعنى اهمیت داشته ولیکن «اصالت» نداشتند و تنها مى‏توان گفت که اصالت از آن «منطق تهاجمى»امام حسین بود.[3]

نوشتار حاضر به فرضیه سوم معتقد بوده و آن را از دریچه‏ها و مناظرمختلف اثبات و تبیین مى‏نماید1 . ابن‏خلدون، مقدمه ابن‏خلدون، ص 211.2 . صالحى نجف‏آبادى، شهید جاوید و... البته این نگاه از قرون گذشته نیز مطرح و مورد نقد وبررسى قرار مى‏گرفت، ر.ک: شهید فاتح صص 190169.3 . مطهرى، مرتضى، م.آ، ج 17، ص 150149.

چرائى و فلسفه فعال و تهاجمى بودن نهضت عاشور

الف) امامت تداوم نبوت است، به بیان دیگر نقش امامت و امام در سه‏شأن تجلى مى‏یابد:

1. مرجعیت فکرى، عقیدتى و ایدئولوژیک که به عنوان «دین شناس» به‏ارائه معرفت دینى اسلامى جامع مى‏پردازند.

2. مرجعیت تربیتى اخلاقى، معنوى که بایستى در جهت پرورش‏نیروهاى درونى و رشد شخصیت معنوى جامعه تلاش کرده و انسان‏هاى‏مستعد را «راهنمایى» و برخى از اقلّ آدمیان اهل معرفت و معنا را نیز«رهبرى» کنند یعنى گروه اول را «ارائه طریق» و گروه دوم را «ایصال به‏مطلوب» و هدایت باطنى و ولائى نمایند.

3. مرجعیت سیاسى اجتماعى که در صورت وجود شرائط و مقتضیات‏مدیریت جامعه و سامان دهى امت را بدست گرفته و در راستاى اقامه حق وحدود الهى و تحقق «عدالت اجتماعى» و ارزشهاى اسلامى تلاش و تدبیرنمایند.

و امام حسین اگرچه با توجه به شرائط موجود جامعه که معلول تحولات‏فرهنگى سیاسى نیم قرن گذشته از یازدهم هجرى تا شصت و یکم هجرى‏است زعامت جامعه را از حیث مدیریتى حکومتى در اختیار ندارد اما رسالت‏شناساندن اسلام حقیقى و معرفى آموزه‏ها و معارف اصیل اسلام را به عنوان‏رهبر عقیدتى فکرى و مرجع علمى‏معرفتى حوزه دین‏شناختى و مسئولیت‏رشد معنوى جامعه را به عهده دارد و با تحلیل عقلانى منطقى مى‏داند که باوجود «ارتجاع تدریجى» و انحراف آهسته و پیوسته‏اى که از سوى امویان‏صورت گرفت و عصر و نسل زمان او دچار خَبْط و خطا و شبهه و فتنه‏هاى‏نظرى و عملى در ساحت تفکر و حیات دینى شده‏اند و «سکولاریسم عملى»یعنى‏تفکیک دین از سیاست در نظام حکومتى و خلافتى موجود ظهور داشته‏و لیبرالیسم اقتصادى، اجتماعى و اخلاقى نیز شواهد فراوانى در جامعه مسخ‏شده و بى‏هویت یا دچار بحران هویت شده دارد که عده‏اى بدون تلاش وتدبیر و تولید، غنى و ثروتمند و عده‏اى فراوان گرفتار فقر اقتصادى شده‏اند وتبعیض طبقاتى و فساد مادى و مالى روز به روز بیشتر شده و فقیر، فقیرترمى‏گردد و از حیث ارزشى نیز جامعه دچار «سقوط ارزشها» شده است و روح‏دین از متن جامعه رخت بربسته است و جامعه لائیک عمل مى‏کند، و «دین»در حاشیه زندگى است نه در متن، علاوه اینکه دین به حاشیه رفته نیز دچارانحراف‏ها و پیرایه‏هاى کاذب ودروغین گشته است... اینجاست که حسین بن على به این تحلیل رسیده است‏که اگر خاموش بنشیند، و امر به معروف و نهى از منکر به معناى حقیقى کلمه‏نکند و معروف را معروف و منکر را منکر نشان ندهد در آینده‏اى نه چندان‏دور از دین و دیندارى نام و نشانى نخواهد بود و بعثت و غدیر یعنى نبوت وامامت به محاق مطلق رفته و محو خواهد شد. به گونه‏اى که گویا اصلاً بعثتى ونزول وحى براى هدایت انسان و تأمین سعادت بشر واقع نشده است؛ از این‏رو، امام وارد میدان شد و راهى جز قیام علیه وضع موجود و مدیریت غیردینى و نقابدار ندید.

ب) در اسلام دو «هجرت بزرگ» که منشأ تحول عظیم تاریخى‏گشت رخ داد:

1. هجرت پیامبر اکرم از مکه به مدینه که موجب تحکیم و توسعه دعوت‏توحیدى و نهضت الهى اسلامى پیامبر شده و به تشکیل نظام اسلامى وحکومت دینى منتهى شد و در حقیقت این «هجرت» اصل اسلام و نظام‏اسلامى را تکون بخشید.

2. هجرت امام حسین از مدینه به مکه و سپس کربلا که حیات مجدداسلام ناب و صیانت از اسلام ناب محمدى را موجب شد. مشترکات فراوان‏بین این دو هجرت بوده است:

هجرت پیامبر اکرم از مکه به مدینه:

1. در اثر «توطئه قتل» پیامبر توسط مشرکین و کفار و امثال ابوجهل وابوسفیان اتفاق افتاد.

2. هجرت شبانه و پنهانى صورت گرفت.

3. تنها عده‏اى خاص از اصحاب چون على و فواطم ثلاثه و... همراه پیامبربودند. (البته چند روز پس از هجرت پیامبر به او ملحق شدند)

4. این هجرت به تکوین و حدوث جامعه اسلامى و گسترش آن انجامید.

هجرت حسین بن على از مدینه به مکه و کربلا:

1. در اثر توطئه بیعت گرفتن یا قتل امام که بوسیله یزید بن معاویة بن‏ابى‏سفیان صورت گرفت.

2. شبانه و مخفیانه صورت گرفت.

3. عده‏اى از اصحاب و یاران امثال عباس بن على، على بن حسین و زینب‏کبرى و ... امام را همراهى مى‏کردند.

4. این هجرت به تولد دوباره اسلام، احیاى اسلام ناب محمدى منتهى‏شده است.

آرى انتخاب راه هجرت، جهاد و مبارزه تا مرز شهادت براى انجام«تکلیف الهى» از سوى امام حسین راه تهاجمى و فعال بود که دشمن را به‏انفعال کشاند و «تدبیر» و «ابتکار عمل» را امام حسین بدست گرفته‏اند وحکومت را مستأصل و مدافع قرار دادند و... .

د) وجود وصیت‏نامه سیاسى اجتماعى حسین بن على با مضامین‏کاملا «تهاجمى و فعال» خود گواه «منطق تهاجمى» امام در انجام رسالت‏خویش مى‏نماید که به سه عنصر مهم در آن اشاره مى‏کند:

1. اصلاحات اجتماعى آن هم اصلاح فکرى اجتماعى جامعه نبوى.

2. امر به معروف و نهى از منکر که منطق و متد بنیادین و زیر ساختى قیام‏امام را تشکیل مى‏داد.

3. حرکت بر سیره پیامبر و على و عمل بر روش نبوى و علوى.

و هدف احیاى اسلام با ساحت‏هاى سه‏گانه معرفتى(عقیدتى)، معنویتى (اخلاقى تربیتى) و شریعتى(احکام و حدود الهى) بود و چون همه این ابعاد و ساحت‏هاى‏عقیدتى، اخلاقى و عملى مجهول، مهجور و منزوى شده بودند در حقیقت‏امام به نقش‏هاى سه‏گانه‏اش در ابعاد فکرى، رشد اخلاقى معنوى و تحقق‏عدالت اجتماعى و فرد و جامعه‏سازى مبتنى بر قرآن و سنت مى‏اندیشید لذافرمود: «... وانما خرجت لطلب الاصلاح فى امّة جدى، ارید ان آمر بالمعروف‏وانهى عن المنکر واسیر بسیرة جدّى وابى على بن ابیطالب».[1]

لذا امام حسین چند انگیزه و هدف از قیام و حرکت تهاجمى‏اش داشت:

1. انگیزه دینى با هدف احیا و زنده کردن دین ناب محمدى.

2. انگیزه اجتماعى با هدف اصلاح.

3. انگیزه فرهنگى با هدف روشنگرى و جهل زدایى.

4. انگیزه سیاسى اجتماعى با هدف تغییر حکومت و مدیریت حاکم.

5. انگیزه شخصى به عنوان «امام» یعنى معرفى خاندان نبوت و رسالت،امامت و ولایت و جایگاه خویش به عنوان امام به جامعه‏اى که حداقل دچاردو نسل تغییر یافته شده است و از حیث فرهنگى دینى با اسلامِ بوسفیانى واموى‏آشنا بودند لذا مستقیم و منصوص فرمودند: «فلعمرى ما الامام الاالحاکم بالکتاب و الآخذ بالقسط و الدائن بدین الحق و الحابس نفسه‏على ذات الله»[2] و... .

ه ) سخنان امام حسین در تمامى مراحل قیام در خروج از مدینه وعدم بیعت با یزید با سخن آتشین «مثلى لا یبایع مثله»[3] تا «من کان فینا باذلامهجته فلیرحل معنا»[4] و نامه‏ها و خطبه‏هاى افشاگرانه‏اش نسبت به خلافت‏یزید و تحلیل صریح وضع جامعه و فرازهایى چون: «ألا ترون ان الحق لإے؛ببیعمل به و ان الباطل لا یتناهى عنه.»[5]

«ألا و ان الدّعى ابن الدّعى قد رکزنى فى بین اثنتین، بینِ السِّله و الذّله وهیهات منا الذّله».[6]

«لو لم یکن فى الدنیا ملْجأٌ و لا مأوى لما بایعت یزید بن معاویة».[7]

در خطابه‏اى که در مقابل حّر و اصحابش ایراد کرد فرمود: «و نحن اهل‏البیت أوْلى بولایةِ هذا الامر من هؤلاء المدّعین ما لیس لهم و السّائرین فیکم‏بالجور و العدوان».[8]

«ایها الناس! منْ رأى سلطاناً جائراً مستحلا لحرامِ الله، ناکثاً لعهدِ الله،مستأثراً لَفِئ الله، معتدیاً لحدود الله، فلم یغّیر علیه بقول و لا فعل کان حقاً على‏الله ان یدخله مدخله، ألا و ان هؤلاء القوم قد أحّلوا حرام الله و حرّموا حلاله واستأثروا فى‏ء الله».[9] و...

همه و همه دالّ بر حرکت تهاجمى و قیام فعّال امام علیه خلافت وقت وشرائط زمانى بوده است و به همین دلائل است که استاد شهید مطهرى‏مى‏فرماید: «امام مهاجم و ثائر و انقلابى بود، منطقش با منطق مدافع و با منطق‏متعاون فرق مى‏کند... منطق امر به معروف و نهى از منکر، منطق حسین رامنطق شهید کرد. منطق شهید ماوراى این منطق‏هاست.

منطق شهید منطق کسى است که براى جامعه خودش پیامى دارد و این پیام‏را جز با خون با چیز دیگرى نمى‏خواهد بنویسد...»[10]

و با وجود چنین منطقى بود که نهضت امام حسین از چهار ویژگى کلى واساسى برخوردار بود: 1. جامعیت 2. جاودانگى 3. جهان شمولى 4. قدسیت‏و نورّیت.

برخى آثار و لوازم نهضت «تهاجمى» و «فعال» امام حسین که نشانه‏هایى‏بر حقانیت، عقلانیت، فراست و کیاست امام نیز در تحلیل جامعه خویش وموقع‏شناسى و موضع گیرى منطقى، هدفمند، روشمند و مؤثر مى‏باشندعبارتند از:

1. خارج کردن جامعه اسلامى از «بحران هویت» و «با خود بیگانگى» یا به‏بیان دیگر هویت‏بخشى جامعه نبوى.

2. الگوسازى در «انجام تکالیف» با «تدبیر» و از رهگذر عقل و عشق.

3. بازشناسى و بازسازى تفکر اسلامى و فرهنگ دینى.

4. تکیه بر منبع، مبانى و متد کاملاً دینى و شریعت محورانه از آغاز تا انجام‏نهضت. (ارائه منبع قیام و حرکت انقلابى).

5. ارائه منطق «هدف وسیله را توجیه نمى‏کند» و نقد روش‏هاى‏ماکیاولیستى و خودخواهانه و در نتیجه براى نیل به هدف مقدس و مشروع‏بایستى از ابزارها و وسائل مقدس و مشروع بهره جست و با گناه به هدف‏نخواهیم رسید (ارائه روش و ابزارهاى حرکت دینى و انقلابى‏ارزشى).

6. زنده کردن روحیه «وظیفه‏شناسى و وظیفه گرائى» از طریق‏برجسته‏سازى اصل بسیار مهم امر به معروف و نهى از منکر.

7. ایجاد امید به آینده‏اى روشن در جهاد و مبارزه با توجه به اصل پیروزى‏حق بر باطل.

8. جهاد اصل پویا و پایا، بالنده و طراوت مند است در هیچ عصر و زمانى‏برداشته نخواهد شد خواه در لباس جهاد با نفس یا جهاد اکبر و یا جهاد بادشمن بیرون و جهاد اصغر.1 . بحار، ج 44، ص 329، ابن‏اعثم، الفتوح، ج 5، ص 21.2 . وقعة الطف، ص 91، ابى‏مخنف.3 . بحارالانوار، ج 44، ص 325.4 . بحارالانوار، ج 44، ص 366.5 . همان.6 . احتجاج طبرسى، ج 2، ص 99.7 . همان.8 . همان.9 . تاریخ طبرى، ج 4، ص 304.10 . م.آ. ج 17، ص 149.

نبرد دائمى با بیگان

یکى از بازخوردهاى پایدار «قیام فعال» امام حسین(ع) این‏است که انسان هماره بین «دو بى‏نهایت» در حال «انتخاب» و «شدن» است‏بى‏نهایت خوبى، خیر، نور، سعادت و... و بى‏نهایت بدى، شرّ، ظلمت وشقاوت و در انسان همیشه و همه جا نبرد با بیگانه وجود دارد و چه اینکه‏بیگانه دو نوع است:

الف) بیگانه بیرون از وجود انسان.

ب) بیگانه درون انسان.

و کربلا و نهضت عاشورا این «نبرد» را کاملا شفاف‏سازى کرد زیرا اولا:نبرد امام حسین(ع) و یارانش نبرد در دو جبهه نبرد با بیگانه درون‏و بیرون توأمان بود، هم با «یزید» دشمن بیرونى و نماد رذائل و شقاوت،ظلمت و ضلالت در جنگ بودند و هم با نفس اماره و مسوِّله یا تمایلات‏نفسانى پیدا و پنهان که نماد ذلّت و زلّت بودند و امام و یارانش سربلند از این‏آوردگاه و نبرد بیرون آمدند غیر از وجود نورانى انسان کامل و امام معصوم که‏عین نور، سعادت، کمال و صراط مستقیم است انسانهایى چون: ابوالفضل،على اکبر، زینب کبرى، سکینه و ام کلثوم و... از یکسو و حبیب بن مظاهر،مسلم بن عوسجه، زهیر بن قین، وهب و عبدالله بن جُناده، و مادر وهب وعبدالله و... از سوى دیگر در نبرد با بیگانه درون و برون «حجت الهى» شدندو با عزت و پیروزى، فناء فى الله و فتح مبین، دوام خویش را بر جریده عالم‏ثبت کردند و الگوهاى جاودانه انتخاب درست در مبارزه و جهاد درونى وبیرونى جامع گشتند تا مظهر ارزشها و سمبُل گرایش‏هاى‏متعالى و فطرى‏توحیدى باشند و زنان و مردان را به الگوپذیرى از خویش دعوت نموده،فراخوان عمومى‏و ابدى داشته باشند.

ثانیاً در نبرد کربلا که نبرد با بیگانه بود سه چهره متفاوت با سه فکر، فعل وعاقبت نشان داده شدند.

1. چهره اول: حّر بن یزید ریاحى که با «انتخاب» تاریخى و جاودانه‏اش‏ثابت کرد باید فرصت‏شناسِ فرصت‏ساز بود و «ابن الوقت» از منظر عارفان‏شد و دست از دامن انسان کامل و ولایت نکشید تا به مقام قرب و فناء و سپس‏ولایت و لقاء نائل شد و «انتخاب حّر» او را در نبرد با بیگانه درون و بیرون‏پیروز و فاتح گرداند و سلوک تا شهودش را رقم زد و او را چهره‏اى عاقل،عارف، مقدس و ماندنى نمود.

2. چهره دوم: عبدالله بن حّر جحفى که فرصت سوزى کرد و اوقات‏استثنایى پیغام امام و سپس حضور و دعوت انسان کامل را از سر جهالت وحُبّ دنیا از دست داد و با تصور غلط «بى طرفى» نسبت به جبهه یزید و امام‏حسین گرفتار تسویلات نفسانى شد و در نبرد با بیگانه چه درونى و چه‏بیرونى شکست خورد و «بدفرجام» شد و «عافیت‏طلبى» دنیایى او را ازعافیت در دین و دنیا و عاقبت به خیرى بازداشت لذا فرصت سوزى و عدم‏استجابت ولى خدا و انسان کامل درسها و عبرتهاى مفیدى خواهد داشت.

3. چهره سوم: عمر بن سعد بن ابى‏وقاص که در نبرد با بیگانه کاملاشکست خورد و «فرصت‏طلبى» کرد و با انتخاب جبهه عبیدالله و یزید،ضلالت، زلّت و ذلّت راپذیرفت و با بیگانه درون و بیرون یگانه شد و با خودحقیقى و رحمانى‏اش بیگانه گشت و سرانجام به وعده ملک رى نیز نرسید واین نیز عبرت‏آموز و بصیرت‏زاست و... .

لذا قیام کربلا تابلویى از «نبرد با بیگانه» در هر عصر و نسلى است و زمان وزمین و زمینه نمى‏شناسد و شاید یکى از وجوه معرفتى رفتارى «کل یوم‏عاشورا، کل ارض کربلا و کل شهر محرم» همین باشد که انسان یا «ابن الوقت»و فرصت شناس و فرصت‏ساز است و یا فرصت سوز و فرصت طلب، یإے؛00ک‏ک‏انتخاب رحمانى و حسینى مى‏کند و یا انتخاب شیطانى‏و یزیدى و «نبرد بابیگانه» در واژه مقدس «جهاد» در فرهنگ و آموزه‏هاى اسلامى متبلور است‏چه اینکه «جهاد» در قرآن جهاد درونى و جهاد بیرونى یا اکبر و اصغر است وهجرت نیز هجرت اکبر و اصغر، انفُسى و آفاقى و از منظر دیگر که حِکمى -اخلاقى - عرفانى است جهاد و هجرت به اکبر، اوسط و اصغر و کبرى، وسطى‏و صغرى‏تقسیم‏پذیرند[1] و حسین و یزید نشانه‏هایى از هدایت و ضلالت، نورو نار، عزت و ذلت، کرامت و لئامت، سعادت و شقاوت، با خود یگانگى و باخود بیگانگى، حق و باطل و ... هستند و اینک مائیم و «انتخاب» و مسئولیت وعمل و... حسینى هستیم یا یزیدى؟ «و فى انفسکم افلا تبصرون».

کتاب‏نامه

قرآن کریم.

نهج‏البلاغه.

ابن طاووس، على بن حسین، اللّهوف فى قتلى الطفوف، ترجمه عقیقى‏بخشایشى، چ دهم، 1381 ش، انتشارات نوید اسلام، قم.

ابن خلدن، مقدمه،

تنهایى، ابوالحسن، جامعه‏شناسى تاریخ اسلام،

جوادى آملى، عبداللَّه، شکوفایى عقل در پرتو نهضت حسینى، چ اول، 1381ش، اسراء، قم.

جوادى آملى، عبداللَّه، حماسه و عرفان، چ اول، 1377 ش، 1381 ش، اسراء،قم.

پژوهشکده باقرالعلوم، گروه حدیث، موسوعه کلمات الامام‏الحسین(ع)، چ اول، 1379 ش، نشرمشرقین، قم.

طبرسى، اجتجاج،

ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ طبرى، 1374 ش، دفتر تبلیغات اسلامى، قم.

مقرّم، عبدالرّزاق الموسوى المقرّم، مقتل الحسین(ع)، 1394 ق،بصیرتى، قم.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد، چ اول، 1413 ق، مؤسسه آل البیت،قم.

مجلسى، محمدباقر، بحارالانوار، 1360 ش، دارالکتب الاسلامیه، تهران.

مطهرى، مرتضى، مجموعه آثار، ج 17، چ دوم، 1378 ش، انتشارات صدرا،تهران.